

قصه‌های شیعینی از پچه‌های خوب ۱۰

زنگ ورزش



نویسنده: محسن بقلانی

طراح گرافیک و تصویرگر: امیرنسا جی



مجموعه داستان

۴	نشانه
۱۲	عباس آقا
۲۰	نگران نباش
۲۶	زنگ ورزش
۴۲	زندگی به رنگ خدا



نشانه

جنب و جوش زیادی در بچه‌ها به چشم می‌خورد. شور و شوق نوجوانی و عشق خالصانه به سالار شهیدان آنها را به تکاپو انداخته بود. یکی سیاهی می‌آورد. آن یکی ریشه‌ی چراغ را آماده‌ی نصب می‌کرد و دیگری با آب حوض حیاط را می‌شست. چند روز دیگر محرم آغاز می‌شد و هیئت نوجوانان متوسلین به قاسم‌بن‌الحسن (علیه‌السلام) خودش را آماده‌ی برگزاری مراسم عزاداری سیدالشهدا (علیه‌السلام) می‌کرد.

مادر با یک سینی شربت وارد حیاط شد و گفت: علی جان با دوستانت بیایید شربت بخورید و بعد سینی را بر روی تختی که گوشه‌ی حیاط کنار باغچه، زیر درخت انگور قرار داشت، گذاشت و بر روی تخت نشست. بچه‌ها با همان نشاط و شور کودکی دور تخت جمع شدند و لیوان‌های شربت یک‌به‌یک خالی شد. حسین رو کرد به مادر علی و گفت: بخشید خاله، علی همیشه می‌گوید که شما برای بچه‌هایتان روضه می‌خوانید. راست می‌گویید؟ مادر علی جواب داد: آره پسر، راست می‌گوید. البته من برای خودم می‌خوانم ولی خوب بچه‌ها هم گوش می‌کنند. حسین پرسید: می‌شود برای ما هم بخوانید؟ مادر علی گفت: نه خاله جان الان وقت مناسبی نیست.